

برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)



# پیغام عشق

قسمت سی و ہفتم





خانم سمیه



هر غزل مولانا مثل یک تیشه‌ای است که به دست ما می‌دهد. این تیشه برای این است که با آن قسمت‌های مختلفی از نقاب‌های ذهنی خود را بشناسیم.

نقاب ما چیست؟

چه سایه‌هایی را در ذهن خود بافته و خودمان را آن می‌دانیم؟  
آیا آن نقش‌مان است؟

آیا آن مذهب‌مان است؟ هیکل‌مان است؟ یا انسان خوب بودن؟  
هر کدام از این سایه‌ها فانی بوده یک تصویر هستند.  
تصویری که روی خود اصلی ما را پوشانده‌اند.

تصویری از چیزهایی که آنها را خورده‌ایم و هضم نکرده، همه را در معده  
من ذهنی خود داریم و حال از درد آنها در حال انفجار هستیم.

باید با تیشه مولانا، با کار روی خود، با صبر و شکر و عذرخواهی دانه دانه این غذاهای مانده را پیدا کرده از ذهن خود بیندازیم. تا نهایتاً ذهن ساده باقی مانده ما، آن معدن زندگی بینهایت که خودمان هستیم و زیر فکرهای ما مدفون شده است، را ببینیم.

یک قسمت از یک مصراع یک تیشه خودشناسی است و بسیار زیاد به ما درک و فهم شناخت خود توهمی کمک می کند.

قَدْ شَيِّدُوا أَرْكَانَنَا وَاسْتَوْضَحُوا بُرْهَانَنَا  
حَمْدًا عَلَى سُلْطَانِنَا، شِيرَم، چه گفتاری کنیم؟  
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۷۶

شیرم، چه گفتاری کنیم؟

همانطور که می دانیم شیر این لحظه شکار می کند، آن هم شکار تازه. ولی  
گفتار از باقی مانده غذای دیگران می خورد.

ما وقتی در من ذهنی هستیم بسیار دردهایی هست که از این و آن گرفته  
و هر لحظه بالا می آوریم و می خوریم و مثل گفتار زندگی می کنیم. ولی ما  
شیر زندگی هستیم. از آنجا که می توانیم این دردها و فکرهای مخرب را  
بینیم. پس می توانیم آن را بیندازیم.

اگر ما با فکر یکی بودیم توانایی دیدن و شناختن آنها را نداشتیم. حال که آن‌ها را می‌بینیم و تشخیص می‌دهیم که این فکر آزارم می‌دهد، پس می‌توانیم با زندگی و خدا همکاری کرده، تسلیم شویم و به فکرها به صورت حضور ناظر نگاه کرده و با توجه به آنها فکر و عمل نکنیم، تا زندگی پایه‌های ما را بر پایه خود استوار کند. یعنی ما را با خود یکی کرده و ما دل از آفلین بکنیم و آن زمان یقین زندگی در دل ما خواهد نشست و فکر و عمل ما فکر و عمل زندگی است، نه افکار پوسیده من ذهنی.

عاشقِ صنَعِ توأم در شکر و صبر  
عاشقِ مصنوعِ کی باشم چو گبر؟  
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰

در ادامه در مورد قانون جبران:

قانون جبران در تمام امور زندگی ما کار می کند. تا برای چیزی زحمت نکشیم آن را بدست نخواهیم آورد. و این در تمام جنبه های زندگی کاربرد دارد. در مورد معنویت و کار کردن روی خودمان رعایت نکردن قانون جبران چه بصورت مالی چه بصورت گذاشتن وقت و تمرکز کار من ذهنی است. ما باید بدون توجه به من ذهنی اول قانون جبران را رعایت کنیم تا ذهن مان اجازه کار کردن را به ما بدهد.

اگر دیدیم آن جیره شادی زندگی قطع شده و ما نمی توانیم مثل قبل روی برنامه متمرکز شویم، علت را در قانون جبران بیابیم. قانون جبران نگهبان دروازه ذهن است. اگر رعایت نشود نمی توانیم از سطح ذهن فراتر برویم.



یک علت دیگر عدم رعایت قانون جبران، به این دلیل که من توانایی ندارم، گول زدن است، که این هم کار من ذهنی است. ما اگر شروع به رعایت این قانون نماییم، زندگی راه خود را برای ادامه آن به ما نشان خواهد داد.

وقتی قانون جبران رعایت می‌شود، وقتی بجای اتلاف وقت ما ساعت‌ها روی خود کار می‌کنیم، وقتی بجای خرید چیزهای دیگر قانون جبران را رعایت می‌کنیم، در حقیقت ما جبران کشش عشق خداوند را می‌کنیم. جبران گشایشی که برای ما بوجود آورده. یعنی همیشه قدم اول از جانب زندگی برای ما بوده و ما نیاز داریم که قانون جبران را رعایت کنیم، تا بتوانیم به آن رسانی که در این چاه ذهن برای ما انداخته شده چنگ زده از چاه بالا بیاییم.

هر گاه قانون جبران را رعایت نکنیم، دستمان از رسن حضور رها شده، در تک چاه خواهیم افتاد. من ذهنی دید محدودی دارد. گول من می‌دانم هایش را نخوریم و بی توجه به هر چیزی که می‌گوید با جدیت قانون جبران را رعایت کنیم. چرا که رعایت قانون جبران برای خود ماست و سبب می‌شود برکات آن به سوی خود برگردد، خصوصاً برکات معنوی آن. قانون جبران، بده و بستان است، و در زندگی اگر نیکی بدهی، نیکی، و اگر بدی بدهی، بدی دریافت می‌کنیم.

این جهان کوه است و فعل ما ندا  
سوی ما آید نداها را صدا  
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵

سوره اسرا آیه ۷  
إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا  
اگر نیکی کنید به خودتان نیکی می کنید و اگر بدی کنید پس به خودتان  
بدی می کنید.

سوره فصلت آیه ۴۶  
مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ  
هر کس کار نیکی کند به نفع خود و هر که بد کند بر ضرر خویش کرده  
است و خدا هیچ بر بندگان ستم نخواهد کرد.

پس این نیاز ماست که قانون جبران را رعایت کنیم. چرا که نیکی ما به  
ما برمی گردد و بدی ما نیز به ما.



این جهان کوه است و فعل ما ندا  
سوی ما آید نداها را صدا  
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵

با سپاس، سمیه



آقای فرهاد از بهبهان



با سلام و درود خدمت آقای شهبازی عزیز و دوستان و همراهان گنج حضور  حضور 

فرهاد هستم از بهبهان

ابیاتی از مثنوی و دیوان شمس را همراه با توضیحات به اشتراک می گذارم.

طواف کعبه دل کن، اگر دلی داری  
دلست کعبه معنی، تو گل چه پنداری؟

☀️ مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۰۴ ☀️

● طواف کعبه دل کن، در اینجا یعنی مرتب مرکزت را از هم‌هویت‌شدگی‌ها و دردهای من ذهنی خالی کن و عدم را در مرکزت قرار بده و مرتب مواظب باش که من ذهنی خودت و من‌های ذهنی بیرون، دلی که جایگاه عدم است را، آلوده نکنند. و این دل، کعبه معنی است. یعنی می‌تواند خدا را با شکر و تسلیم و فضا‌گشایی به آنجا راه داد و تو چرا آن را گل می‌پنداری؟ ●

چندان بگردم گرد دل، گز گردش بسیار من  
نی تن کشاند بار من، نی جان کند پیکار من

چندان طواف کان کنم، چندان مصاف جان کنم  
تا بگسلد یکبارگی هم پود من هم تار من

گر تو لجوجی سخت سر، من هم لجوجم ای پسر  
سر می نهد هر شیر نر در صبر پافشار من

☀ مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۰۲ ☀

غزل مربوط به برنامه ۵۲۵ هستش که به ابیات مربوط است.



پس مولانا می گوید ما انسان ها باید چنان دور دل که مرکز خداست بگردیم و مواظب آن باشیم که آلوده نشود، که از گردش بسیار ما نه تن بار ما را بکشد و نه جان با ما ستیزه کند.

❖ دل سمبل بودن است، سمبل خداست.  
❖ دل از جنس هشیاری بی فرم است.

❖ من می دانم همیشه با این لحظه ستیزه می کنم، حالا به جای ستیزه با این لحظه با آن آشتی می کنم. دوباره لحظه بعد حول خدا می گردم، لحظه بعد هم همین طور، و شروع می کنم به گردش بسیار. ❖

در بیت بعد گفت که حول چه طواف می کنیم؟ حول دل؟ پس دل معدن است.

معدن چه؟! 

◆ معدن آرامش، معدن خرد، معدن شادی، خدا از جنس شادی ست پس من هم از جنس آرامش و شادی هستم. ◆

پس وقتی گردش بسیار حول دل می کنی، با این لحظه آشتی می کنی، از جنس دل، از جنس خدا می شوی، حول معدن جواهر زندگی می گردی.

✿ وقتی طواف کان می کنم، پُر از نور هستم، پُر از شناسایی هستم، جان من، جان من ذهنی را می گوید شناسایی می کند. ✿

شما وقتی به صورت هشیاری ناظر، در اثر گردش حول دل فهمیدید که من ذهنی دارید، شناسایی کردید، من ذهنی تان فوراً از بین می‌رود.

شما از جنس هشیاری بی‌فرم هستید.

همان خدایت هستید.

همین الان که با اتفاق این لحظه آشتی می‌کنید، به صورت هشیاری ناظر عقب می‌کشید، من ذهنی را می‌بینید.

■ می بینید که من ذهنی شما پُر از درد است، لجوج است، سرسخت است، و این من ذهنی از شما زاییده شده، شما درستش کرده اید. پس شما به عنوان هشیاری به آن می گوئید، و هر کسی به خودش می گوید: ای من ذهنی، تو لجوجی، سخت سر هم هستی. من هم لجوجم، من از جنس خدا هستم، من اصرار دارم به فضای یکتایی برگردم. ■

■ پس اگر ما لجوج و سخت سر هستیم، باید بدانیم این کار درست نیست. این کار من ذهنی است. ■

● ما هم به عنوان هشیاری بی فرم، لجوجیم، لجوج مثبت. اصرار داریم برویم حول دل بچرخیم. ما اینها را به من ذهنی می‌گوییم و من صبر می‌کنم در برابر هر شیر نر. شیر نر در اینجا مهمترین چیز برای ماست. قوی‌ترین چیز در این جهان برای ما چیست؟ همان شیر نر ماست، شیر نر، آن قسمت از من ذهنی ماست که می‌گوید: من بدون این نمی‌تونم زندگی کنم. ●

و در اینجا ابیاتی در خصوص ناامیدی هست:

یُسْرُ بَا عُسْرٍ اِسْتِ هَیْنِ اَیْسٍ مَبَاشِ  
رَاهِ دَارِی زَیْنِ مَمَاتِ اَنْدَرِ مَعَاشِ  
☀️ مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۱ ☀️

- ▲ یسر : آسانی
- ▲ عسر : سختی
- ▲ آیس : ناامیدی
- ▲ ممات : مردگی
- ▲ معاش : زندگی

! طبق فرمایش حضرت رسول از زبان خدا در قرآن، سوره انشراح آیه پنج، می گوید: «پس بی تردید با دشواری آسانی است»، پس ناامید نباش، چون تو از این مردگی من ذهنی به هشیاری حضور راه داری و این را بدان که طبق بیت کلیدی زیر: !

چون ز زنده، مرده بیرون می کند  
نفس زنده، سوی مرگی می تند  
مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

خداوند لحظه به لحظه می خواهد از زنده خودش که ما باشیم این مرده من ذهنی را بیرون کند، پس نباید ناامید باشیم.

☀ مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۷ ☀

ترس و نومیدیت دان آوازِ غول  
می کشد گوش تو تا قعرِ سفول

▲ سفول: پستی

🚫 ترس و ناامیدی که از ابزارهای مهم من ذهنی است و دائماً من ذهنی در گوش ما می خواند که تو نمی توانی به خدا زنده شوی، تو این همه درد و هم هویتِ شدگی داری یا اگر این را از دست بدهی می میری، اگر فلان شخص برود تو نابود می شوی، تنها می شوی، اینها آواز من ذهنی ست و گوش ما را می کشد، و به قعر جهنم یعنی دردها و هم هویت شدگی ها می برد، پس به آواز من ذهنی توجه نکنیم. 🚫



پس چه چاره جز پناه چاره‌گر  
ناامیدی مس و اکسیرش نظر

ناامیدی‌ها به پیش او نهید  
تا ز درد بی‌دوا بیرون جهید

☀ مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۶ ☀

مولانا می‌گوید، پس ما چه چاره‌ای داریم جز پناه بردن به چاره‌گر،  
چاره‌گر خداست که از طریق تسلیم به ما بینش می‌دهد. هر لحظه که  
تسلیم هستیم، فضا را باز می‌کنیم، دید آن فضای گشوده شده هم هویت  
شدگی‌های ما را به ما نشان می‌دهد. +

☪ می گوید نا امیدی مس و اکسیرش نظر، یعنی همین هشیاری که این لحظه در اثر تسلیم از آن ور می آید. ☪

❖ مولانا می گوید نا امیدی ها را که ذهن به ما تلقین می کند، یا من های ذهنی بیرون به ما می گویند که نمی توانی به خدا زنده شوی را به پیش او بگذار و خودت را به او بسپار، تا با حکم کن فکان، و بشو و می شود، تو را از درد بی دوا، که فقط با داروی تسلیم و فضاگشایی هست، خوب کند. ❖

ابلیس نه ای به جان آدم بنگر  
آندر تن او نظر مکن چون کوران

☀ مولوی، رباعیات، رباعی شماره ۱۵۱۷ ☀

و این بیت در خصوص توضیحات آقای شهبازی هستش، در خصوص اینکه ما باید انسانها را از جان آنها بشناسیم و به خدایت درون آنها نگاه کنیم.

مولانا می گوید تو شیطان نیستی که در آدم فقط گل می دید و به جان او که از جنس خدا بود توجهی نمی کرد و چون خود را از آتش می دید و انسان را از گل، در برابر او سجده نکرد.

⚠️ پس ما باید در انسان ها به جان آنها، که از جنس خدائیت هستند، توجه کنیم. و این را بدانیم که همه انسان ها از جنس خدا هستند و به آنها از دید باورها، عقاید، ملیت، رنگ پوست و شکل ظاهری نگاه نکنیم و در انسان ها خدائیت را ببینیم. با این کار در آنها عشق را زنده می کنیم و باعث می شویم به خدائیت درون خودشان زنده شوند.

و در آخر نکته طلایی و کلیدی رو می گم که:  
❌ اتفاقات برای خوشبخت کردن یا بدبخت کردن ما نمی افتند، اتفاقات برای بیدار کردن ما از خواب ذهن می افتند. ❌

فرهاد از بهبهان



آقای رضا از تهران



یا لطیف  
سلام آقای شهبازی  
قانون جبران

از ترازو کم کنی، من کم کنم  
تا تو با من روشنی، من روشنم  
دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

قانون جبران، قانون خلقت است. قانون زندگی ست. نشانه عدل خداوند است. قانون جبران در هر لحظه جاری و ساری است و کار می کند و دنیا بر آن بنا شده است. موضوع فقط جبران مالی برنامه گنج حضور نیست، بلکه قانون جبران، قانونی به گستره تمام لحظات زندگی است و کلیه اعمال ما با این ترازو سنجیده می شود و بر اساس آن نتیجه می دهد و به بار می نشیند. در این دنیا هر عمل ما پاسخ و جبرانی متناسب با خود دارد.

این جهان کوه است و فعل ما ندا  
سوی ما آید نداها را صدا  
دفتر اول بیت ۲۱۵

ما، در این لحظه، با هر عمل خود در حال نوشتن سرنوشت مان هستیم:

کز روی، جف القلم کز آیدت  
راستی آری، سعادت زایدت  
دفتر پنجم بیت ۳۱۳۳

بلکه معنی آن بود جف القلم  
نیست یکسان پیش من عدل و ستم  
دفتر پنجم بیت ۳۱۳۸

در حالی که پر خوری می کنیم اما توقع اندام متناسبی داریم،  
در حالی که درس نمی خوانیم اما می خواهیم نمرات قبولی بگیریم،  
به همسر، فرزند، دوست، ... دروغ می گوییم، ولی در همان لحظه با تمام  
وجود آرزو داریم که آنها به ما راست بگویند،  
حق دیگران را نمی دهیم و سر آنان را کلاه می گذاریم، ولی در همان  
لحظه دعا می کنیم که دیگران حق ما را بدهند.



چو نیکی کنی، نیکی آید برت  
بدی را بدی باشد اندر خورت

وگر بد کنی، جز بدی ندروی  
شبی در جهان شادمان نغوی  
حکیم فردوسی

ما از روز اول و بدون توجه به سن و سواد، قانون جبران را می‌شناسیم،  
زیرا این اصل طلایی اخلاقی و این ترازوی درونی را با خود داریم، که:  
" هر چه بر خود نمی‌پسندی بر دیگران نیز نپسند.".

که همین یک جمله نشان دهنده چگونگی جاری بودن عدل زندگی و قانون جبران است. این نشانه ترازوی زندگی است که در همه ما وجود دارد.

همه ما براحتی می توانیم تشخیص دهیم که آیا می پسندیم دیگران به ما احترام نگذارند، حق ما را ندهند، کار ما را جبران نکنند و بدیهی است که نمی پسندیم، ولی فکر می کنیم می توانیم از پاسخ دنیا فرار کنیم.

چشم باز و گوش باز و دام پیش  
سوی دامی می پرد با پر خویش  
دفتر سوم بیت ۱۶۴۹

چرا با وجودی که می دانیم کدام راه است و کدام چاه، به سوی دام  
می رویم؟

از کودکی ما به طور پیوسته شاهد ماجرا و در حال یادگیری هستیم.  
درخانه، مادر از تلاش پدر تشکر نمی کند. پدر زحمات مادر را در نگه داری  
و تربیت فرزندان نادیده می گیرد، و در نتیجه، مادر طلبکار از پدر، پدر از  
مادر، و فرزند از هر دو، از معلم، از دوستان، و این الگوی رفتاری در ما  
رشد می کند، که هر چه اطرافیان برای من انجام می دهند، وظیفه شان  
است.

و با همین پیش فرض طلبکاری، هم در زمان سختی‌ها به سراغ خدا می‌رویم، و زمانی که خواسته ما بدست نمی‌آید، به زمین و زمان بیراهه می‌گوییم و طلبکاریم که حق من ادا نشد و زندگی به عدالت رفتار نکرد.

نالہ از اخوان کنم یا از زنان  
که فکندندم چو آدم از جنان  
دفترششم، بیت ۲۸۰۱

اگر چه پدران و اخوان مهم هستند، اما نقش اصلی و کلیدی در یادگیری قانون جبران از آن مادران است، و شاید به همین سبب است که گفته‌اند بهشت زیر پای مادران است. و امید است فرزندان فردای ما بهتر درک کنند که بدون رعایت قانون جبران، اصلاحی در این جهان چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی رخ نمی‌دهد.

و ما اینجا گرد چراغ مولانا و فرزند خلف او جناب آقای شهبازی، که عمرشان دراز باد، جمع شده‌ایم تا راهی نشانمان دهند تا از این خواب سحرآمیز بیدار شویم. آخر این چه تضادی است که انسان در مقام فکر و کلمات، راستی‌ها را می‌شناسد، اما در مقام عمل به عکس آن رفتار می‌کند. و شکر خدا را که چراغ‌های فراوانی داریم و گاهی چنان این راه‌ها ساده هستند که حتی باورمان نمی‌شود. آری به سادگی میسر است. فقط کافی است در این لحظه و در هر وضعیتی که هستیم، نه فقط در مقام کلام بلکه در مقام عمل به سوی خدا رو کنیم:

گرچه دوری دور می‌جنبان تو دم  
حیث ما کتتم فولوا وجهکم  
دفتر دوم، بیت ۳۳۵۴

و نشانه رو کردن به او این است که برای شروع و باز شدن مسیر، فقط یک کار را بر اساس عدل او، قانون خلقت، و ترازوی درونی انجام دهیم.

آری فقط انجام یک فعل کافی است تا دریچه ارتباط با خدا باز شود، مثلاً دروغ نگوئیم و بر این یک عمل پافشاری کنیم.

فقط انجام یک عمل کافی است: حق همه را بی کم و کاست بدهیم و بر این عمل پافشاری کنیم و صبور باشیم.

"پس هر کس به اندازه سنگینی ذره‌ایی کار نیک انجام داده باشد، آن را می‌بیند."

سوره زلزال آیه ۷

ما در این دنیا هر چه می‌کنیم برای خود می‌کنیم. اگر به برنامه گنج حضور پرداختی انجام می‌دهیم، برای ادای دینی است که بر عهده داریم، و برای جبران آنچه است که گرفته‌ایم، ما به برنامه کمکی نمی‌کنیم، ما به خود کمک می‌کنیم که به عدالت و قانون خلقت عمل کنیم.

چقدر ساده و روان، خدا قانون جبران و رعایت آن را در سوره نساء آیه ۸۶ توضیح می‌دهند:

"هر گاه به شما درودی گفته شد، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید، یا لا اقل به همان گونه پاسخ گوئید، زیرا خداوند همه چیز را محاسبه می‌کند."  
آیه ۸۶، سوره نساء

خدا هر لحظه ما را امتحان می کند، تا شاید فقط در یک امتحان قبول شویم، و بزرگی و بخشش او را دریابیم:

به دام تو که همه دام ها زبون ویند  
که هر قدم ز قدم دام امتحان داریم  
غزل ۱۷۴۳

آقای شهبازی عزیز، لازم است بار دیگر از پشتکار و همت و دقت شما در ارایه این تفاسیر راهگشا تشکر کنم و بگویم که انشالله مسیر آینده برنامه گنج حضور هموارتر از گذشته خواهد بود، و چون گذشته عنایت حق شامل شما و ما خواهد شد.

رضا از تهران





خانم فرزانه از همدان



با سلام

خضر، که نماد خداست، تخته کشتی ما را می شکند، یعنی زندگی کشتی تن و ذهن من دار ما را با کنار گذاشتن همانیدگی‌ها ولو به زور هم شده می شکند. نکته‌ای که مولانا بر آن تاکید دارد این است که ما بر اساس آن همانیدگی خودنمایی نکنیم، تا مورد سواستفاده من‌های ذهنی قرار نگیریم. و اگر ما از این موضوع آگاه شویم، لازم نیست به قهر و زور آن همانیدگی‌ها از ما گرفته شود. ما می توانیم این همانیدگی‌ها را شناسایی کنیم و آنها را کنار بگذاریم. وقتی ما وارد این جهان می شویم با نور نظرمی بینیم، و بزرگترین اشکال این است که وقتی ما برمی گردیم، بر حسب همانیدگی‌ها می بینیم و می شنویم، و تفسیر و قضاوت همانیدگی بر ما قالب می شود و ما از شکستن الگوهای ذهنیمان می ترسیم. بنابراین به دید بهتری نیاز داریم.

دفتر اول بیت ۲۲۵ و ۲۲۶  
آنکه از حق یابد او وحی و جواب  
هر چه فرماید بود، عین صواب

آنکه جان بخشد اگر بکشد، رواست  
نایب است و دست او دست خداست

آن کسی که مرکزش را عدم کرده و از زندگی وحی و جواب می گیرد و از  
همانیدگی‌ها نمی گیرد، هر چه که می گوید عین درستی است و کسی که به  
ما جان جسمی می بخشد اگر بکشد رواست. اگر کسی ما را آورده به  
جهان و با چیزها همانیده کرده و جان بدلی به ما داده، چون درست  
می بیند، اگر ما را بکشد رواست. او نایب خداست و حرف او و دست او  
دست خداست.

سوره فتح، آیه ۱۰

آنان که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند، و دست خدا بالای دستهایشان است، و هر که بیعت را بشکند، به زیان خود شکسته است، و هر که بدان بیعت که با خدا بسته است وفا کند، او را مزدی گرامند دهد.

دفتر اول بیت ۲۲۷ و ۲۲۸  
همچو اسماعیل، پیشش سر بینه  
شاد و خندان پیش تیغش جان بده

تا بماند جانت، خندان تا ابد  
همچو جان پاک احمد با احد

می گوید: همچون اسماعیل که با میل خودش سرش را گذاشت، ما هم به  
میل خودمان به کشته شدن من ذهنی مان و شناختن همانیدگی هایمان  
تن بدهیم، و هشیارانۀ دردهایمان را شناسایی کنیم و پیش تیغ  
شناسایی زندگی تسلیم شویم، و دید همانیدگی ها را کنار بگذاریم، تا  
جان ما هم مثل حضرت رسول تا ابد خندان شود.

یعنی از این لحظه ابدی آگاه شویم و آنجا بمانیم و شادی بی سبب دائماً با ما باشد و حس امنیت و عقل و هدایت و قدرت ما از زندگی بیاید. ما برای خوشبخت بودن به همانیدگی‌ها و دنیا احتیاج نداریم، این نیازمندی ما به جهان از همین همانیدگی‌ها بوجود آمده.

جان فدا کردن برای صید غیر  
کفر مطلق دان و نومیدی ز خیر  
دفتر پنجم بیت ۷۱۱

وقتی توجه ما را یک چیز بیرونی غیر از خدا می‌برد و آن چیز می‌شود مرکز ما، ما فکر می‌کنیم آن چیز را صید کردیم، اما در واقع ما به وسیله آن چیز صید شدیم، و این کفر مطلق است و ناامیدی از خیر یعنی به جایی نخواهیم رسید و موفق نخواهیم شد.

هین مشو چون قند پیش طوطیان  
بلک زهری شو شو امن از زیان  
دفتر پنجم بیت ۷۱۲

می گوید: برای من های ذهنی شیرین نشو، یعنی همانیدگی هایت را به  
نمایش نگذار، بلکه مثل زهر شو تا من های ذهنی به تو نزدیک نشوند  
و تو از زیان آنها در امان باشی.

یا برای شاد باشی در خطاب  
خویش چون مردار کن پی کلاب  
دفتر پنجم بیت ۷۱۳

مولانا احتیاج به چاپلوسی و نیازمندی ما به تایید و توجه گرفتن از  
دیگران را به این تشبیه می کند که انسان خود را پیش سگان مثل مردار  
می کند.

دفتر پنجم بیت ۷۱۴  
پس خضر کشتی برای آن شکست  
تا که آن کشتی ز غاصب بازرست

من ذهنی ما رشد ما را غصب می کند، و من ذهنی ما برای آن من ذهنی  
بزرگ کار می کند، و خدا کشتی ما را سوراخ می کند، تا من ذهنی نتواند  
آن را غصب کند. زندگی مرتب همانیدگی های ما را لق می کند و بیرون  
می کشد، تا کشتی ما از آسیب من های ذهنی رها بشود، تا خودش در  
مرکز ما مستقر شود.



دفتر پنجم بیت ۷۱۵  
فقر، فخری بهر آن آمد سنی  
تا ز طماعان گریزم در غنی

هر کسی مرکزش را از همانیدگی‌ها پاک کرده، فقر دارد، و باید افتخار کند و این سخن "فقیر بودن افتخار من است"، برای این بلند مرتبه است، تا ما از طماعان، یعنی من‌های ذهنی، به سوی خدا که غنی است، بگریزیم.

دفتر ۵، بیت ۷۱۶  
گنجها را در خرابی زان نهند  
تا ز حرصِ اهلِ عمران وا رهند

گنج ها را همیشه در خرابه ها پنهان می کنند تا اهل دنیا نتوانند آنها را پیدا کنند چون دنیاپرستان به سوی خرابه ها نمی روند و کسانی که من ذهنی دارند به سمت کسانی می روند که من ذهنی دارند و خود نمایی می کنند و به سوی کسانی که همانیدگی با چیزها ندارند کشیده نمی شوند.

دفتر ۵ بیت ۷۱۷ و ۷۱۸  
پر نتانی کند، رو خلوت گزین  
تا نگردي جمله خرج آن و این

ز آنک تو هم لقمه‌ای، هم لقمه‌خوار  
آکل و ماکول ای جان هوش دار

اگر تو پر پریدن از روی همانیدگی‌ها را نداری برو خلوت گزینی کن و  
روی خودت کار کن، تا این و آن نتوانند تو را خرج کنند، یعنی نتوانند از  
شما برای ایجاد اوقات تلخی و بحث و جدل سواستفاده کنند، کسی که  
خاصیت‌های من ذهنی را به نمایش بگذارد، مورد سواستفاده من‌های  
ذهنی قرار می‌گیرد.

وقتی کسی با چیزی همانیده می شود و آن چیز را در مرکزش می گذارد  
مثل این است که آن را می خورد، در این صورت کسی که همانیدگی های  
بزرگتری دارد می تواند او را بخورد.

دفتر ۱، بیت ۳۰۶  
راه جان، مر جسم را ویران کند  
بعد از آن ویرانی آبادان کند

اگر کسی روی خودش کار می کند و می داند که راه جان، یعنی باز کردن  
فضا در درون، معادل ویران کردن این پارک ذهنی ماست، و بهترین کار  
این است که قبل از اینکه این همانیدگی ها از ما گرفته شود، و ما تلخ  
بشویم، ما خودمان از روی آنها بپریم و بعد از آن ویرانی، زندگی با  
خردش آبادان می کند.

دفتر اول بیت ۳۰۷ تا ۳۰۸  
کرد ویران، خانه بهر گنج زر  
وز همان گنجش کند معمورتر

آب را بپرید و جو را پاک کرد  
بعد از آن در جو روان کرد آب خورد

ما خانه‌ای که روی همانیدگی‌ها ساخته شده را ویران می‌کنیم و از عدم کمک می‌گیریم و به کمک خرد زندگی خانه جدیدی می‌سازیم، خانه‌ای که با این همانیدگی‌ها ساخته‌ایم روی عقل جزیی و بر اساس مانع‌ها و مسئله‌ها و دشمنی‌هاست.

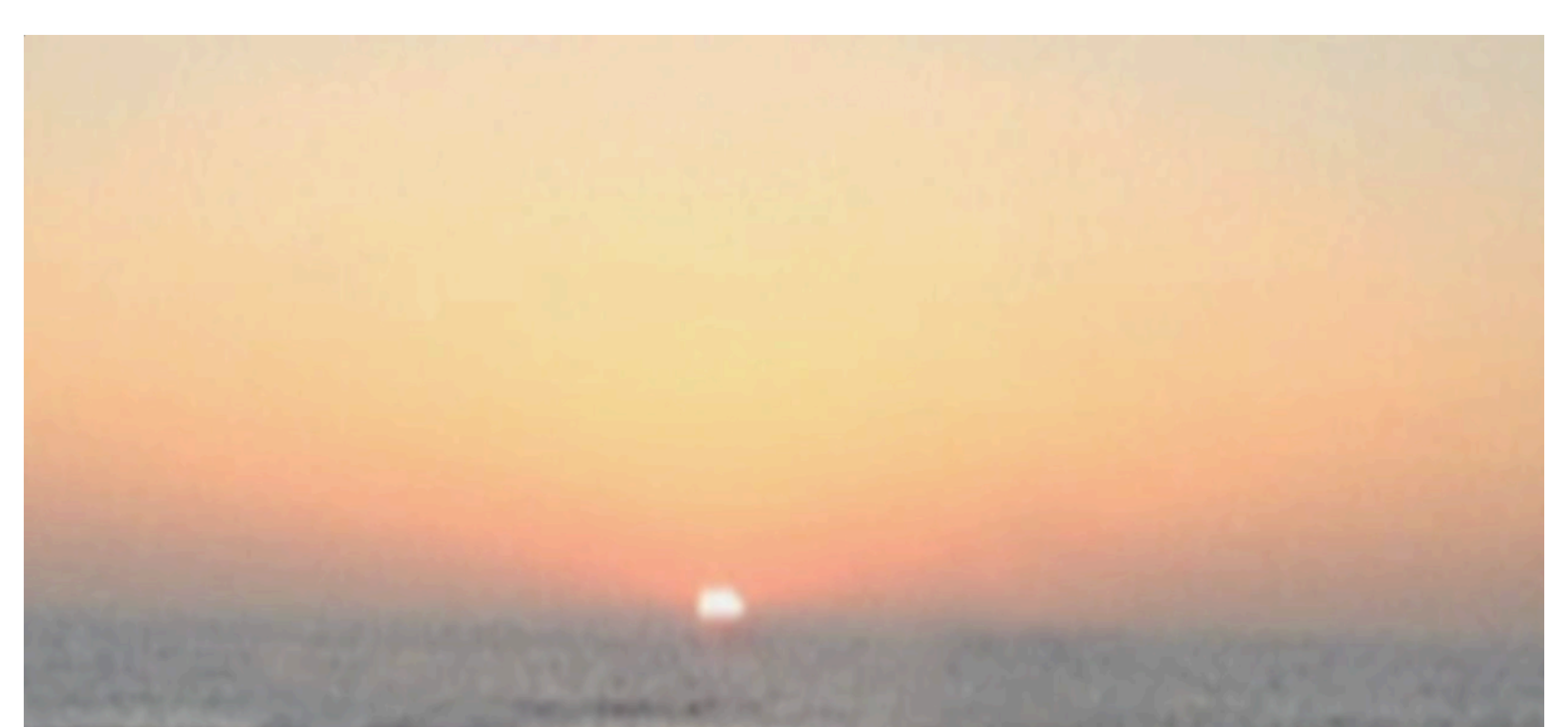
این خانه باید متلاشی شود و ما خانه دیگری بسازیم. زندگی برکتش را بر ما قطع می کند تا ما ذهنمان را پاک کنیم و آب زندگی را به مسئله و مانع و دشمن تبدیل نکنیم و بعد از پاک شدن همانیدگی ها از مرکزمان آب زندگی که همان هشیاری است را وارد جویمان کنیم.

فرزانه از همدان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)